

## ایران رابط فرهنگی - ادبی اسلام و هند

محمدباقر زینالی<sup>۱</sup>

علی الهامی<sup>۲</sup>

### چکیده

ایران و هند از دوران باستان اشتراکات فراوانی داشتند. این امر باعث شد که بعد از اسلام ایران رابط فرهنگی اسلام و هند باشد. در این میان اولین فاتحان هند اهل فارس بودند، بدین صورت عده‌ای از ایرانیان در برخی پادگان‌ها رحل اقامت گزیدند و چون زبان پهلوی با زبان سانسکریت اشتراکات فراوانی داشت و در هند، هشتصد زبان و لهجه وجود داشت، مردم هند زبان فارسی را به عنوان زبان مشترک برگزیدند، بدین صورت باید گفت نفوذ زبان فارسی در هند عاملی شد که آموزه های اسلامی به سهولت از طرف طبقات اجتماعی هند پذیرفته شود و در این میان تاجران و صوفیان ایرانی و مهاجران زردشتی که به هند سرازیر شدند، نقش مهمی در ایجاد ارتباط ادبی- فرهنگی و تمدنی ایفا کردند، با این مقدمات زمینه‌های تشکیل حکومت‌های ایرانی و گورکانیان که مروج زبان و ادب پارسی بودند، در هندوستان شکل گرفت و به تدریج تمدنی متشکل از اسلام و هند و ایران پدیدار شد که با تمدن ایرانی محض و اسلام تفاوت اساسی دارد، سپس ورود مهاجران ایرانی نقطه مرکزی تشکیل تمدن اختلاطی و ایجاد حکومت‌های ایرانی و اسلامی در هند شد.

### کلید واژه‌ها:

ایران، هند، اسلام، ارتباط فرهنگی، اختلاط فرهنگی

<sup>۱</sup> - دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن اسلامی، واحد خمین، دانشگاه آزاد اسلامی، خمین - ایران.

<sup>۲</sup> - گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی تهران - ایران (نویسنده مسؤل) [Aelhami867@yahoo.com](mailto:Aelhami867@yahoo.com)

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۱/۱۶

تاریخ وصول: ۹۵/۰۷/۱۷

## مقدمه

ارتباطات گسترده‌ای که ایران و هندوستان از دوره‌های تاریخی با هم داشتند، پیوند عظیمی میان این دو تمدن ایجاد کرده است، به حدی که در ورود اسلام به هند، ایرانیان حلقه ارتباطی اسلام و هند بودند نفوذ اسلام به هند در آغاز با فتوحات صورت گرفت تا اینکه در دوره اموی بود که محمد بن قاسم به فتوحات سرعت بیشتری داد و برای اولین بار تعدادی از نیروی وی که اهل فارس بودند، در مناطق هند اسکان یافتند و این ورود زمینه‌های اختلاط نژادی فرهنگی و رسوخ عقاید اسلامی را به هند مهیا کرد، پس از آن عده‌ای تجار ایرانی و صوفیان که در صدق تبلیغ احکام اسلامی در میان هندوان بت پرست بودند، کارهای فرهنگی خود را به شکل مسالمت‌آمیز بر خلاف فاتحان آغاز کردند. در واقع رفتارهای مسالمت جویانه این عناصر فرهنگی ایرانی خشونت و سنگدلی غازیان را از یاد برد و با اسکان این بزرگان به تدریج طبقات هندی مخصوصاً طبقات پایین اجتماع که هیچ ارزش و اعتباری نداشتند و فقط طفیلی طبقات بالا بودند، با شنیدن پیام‌های آزادی خواهی اسلام از بت پرستی و شرک به پرستش الله - تبارک و تعالی - روی آوردند؛ بدین صورت ارتباط تمدنی عظیمی شکل گرفت که در مقابل آن هندوان بت پرست نتوانستند مقاومت و پایداری کنند، پس از این تغییر آیین تازه مسلمانان به سوی علم گرایش یافتند و نوعی عطش علم آموزی که در طبقات پایین وجود داشت، عاملی شد که مردم هند از طریق زبان فارسی به یادگیری علوم پردازند و نتایج این امر باعث شد که صدها فقیه و ادیب و شاعر و لغوی و فرهنگ نویس به زبان فارسی در سده‌های اول هجری شکل بگیرد، و عده‌ای از آن اندیشمندان به سوی بغداد سرازیر شوند و به ترجمه کتب از سانسکریت به عربی و فارسی پردازند، طوری که در دوران برامکه پزشکان هندی در رتبه اول بودند، البته در ارتباط فرهنگی، خاندانی همچون برمکیان بر این نقش می‌افزودند و پیوند دو ملت را مستحکم می‌کردند، ماجرای داستان‌های هزار و یکشب که مایه‌های هندی دارد، از دیگر راه‌های ارتباطی سه تمدن ایرانی، هندی و اسلامی است. این داستان‌ها که در جهان اسلام سخن محفل‌های عمومی و خصوصی بود، نوعی پیوند ملت‌های سه گانه بود که در آن داستان‌های هندی و ایرانی با رنگ اسلامی بیان می‌شد.

از دیگر موارد ارتباطات سه تمدن می‌توان اندیشه‌های حلاج و سفرهای وی به هند را نام برد. حلاجی که امروزه هم در هند نام‌های برخی اماکن به نام اوست و هر کسی او را می‌شناسد، در کنار حلاج باید از ابراهیم ادهم هم یاد کرد که زندگی او عین زندگی بوداست با این تفاوت که بودا شاهزاده ولی ابراهیم ادهم پادشاه بود، هر دو به دنیای ظاهری پشت پا می‌زنند تا بتوانند بدون زرق و برق زندگی به اشراق درونی برسند. و در نهایت به ایرانیان مهاجر باید اشاره کرد که تخم زبان فارسی را در هند کاشتند و سپس بارور شد.

#### ارتباطات ایران و هند در دوره باستان

ایران و هند از دوره های باستان، ارتباط تنگاتنگی با هم داشتند. پاره ای از باستان شناسان احتمال داده اند که ساکنان هند پیش از هجوم اقوام آریایی و سکنه ایران قبل از دوره مادها و هخامنشی‌ها و همچنین سومری‌ها در بین‌النهرین، هر سه از یک اصل و تبار بوده‌اند. (حکمت: ۱۳۳۷، ۳۵) یکی بودن نژاد مردمان این سرزمین، نشان از خاستگاه اولیه این دو قوم دارد، هر چند که در طول تاریخ اختلاط عظیم نژادی صورت گرفته است ولی با مطالعه ادبیات اساطیر باستانی بخصوص وداهای چهارگانه به این رگه‌ها می‌توانیم پی ببریم و اشتراکاتی همچون نام‌ها را که امروزه در هر دو ملت وجود دارد، بدست آوریم. در دوره ساسانیان بیشترین ارتباط بین ایران و هند وجود داشت و آمدن کولی‌ها از هند به ایران باعث شد که فرهنگ هندی به ایران رسوخ کند و نوعی تبادل فرهنگی صورت گیرد. داستان آمدن این گروه از هند به ایران را فردوسی چنین به نظم کشیده است:

هیونی برافکنند پویان به راه  
چنین گفت کای شاه فریاد رس  
نر و ماده بر زخم بریط سوار  
وز آواز او رامشش جان بود  
سر از فخر بر چرخ گردون کشید  
ز لوری کجا شاه فرمود بود  
(فردوسی، ۱۳۸۰: ۱۶۵۴)

بخندید از آن نامه بسیار شاه  
به نزدیک شنگل فرستاد کس  
از آن لوریان برگزین ده هزار  
که استاد بر زخم دستان بود  
چو نامه به نزدیک شنگل رسید  
همان گاه شنگل گزین کرد زود

آنچه فردوسی به نظم کشیده، داستان بهرام گور و پادشاه هند شنگل است که از هند تقاضای خواننده و رامشگر کرد و هزاران نفر از این گروه که در هند جز طبقات اجتماعی محسوب نمی شدند و به عبارت دیگر پاریا یا نجس خوانده می شدند، به سرزمین ایران مهاجرت کردند و به تبادل فرهنگی پرداختند سپس این گروه در قرن دوم هجری در قیام صاحب الزنج در منطقه بصره شکست خورد «بدین گونه این نهضت طولانی، که قیام اجتماعی بود، پس از ۱۴ سال فرو نشست» (خضری، ۱۳۸۳: ۱۰۷) و خلیفه عباسی آن‌ها را به سوی استانبول تبعید کرد و از آنجا به کل اروپا پخش شدند و تنها قومی هستند که بعد از ده‌ها قرن هویت نژادی و فرهنگی خود را تا حدی حفظ کرده‌اند و امروزه، در اروپا به کولی مشهور هستند.

داستان شطرنج و تخته نرد و کتاب کلیله و دمنه همگی از ارتباطات باستانی ایران و هند هستند، در این مورد متون تاریخی بعد از اسلام چنین گزارش می‌دهد: «در ایام باستان رسم چنان بود که شاهان به یکدیگر پیام می‌فرستادند و درباره مشکلات و مسایل پیچیده، پرسش می‌کردند، آنکه درست پاسخ می‌داد، از خراج معاف بود و آن که در پاسخ در می‌ماند، به پرداخت خراج گردن می‌نهاد». (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱۷۰) به هر صورت این نوع مراودات فرهنگی که مربوط به پرسش و پاسخ بود، ارتباط دو تمدن را با هم بیشتر می‌کرد و به نوعی اقتدار، هوش و ذکاوت یکدیگر را به رخ هم می‌کشیدند.

### نفوذ اسلام در هند

با ظهور اسلام و آغاز فتوحات، هند که جزئی از قسمت شرق اسلام بود به تدریج ارتباط خود را با جهان اسلام آغاز کرد. در مورد ورود مسلمانان به هند، قدیمی‌ترین تاریخ چنین گزارش می‌دهد: «اولین سپاهی که از طرف مسلمانان رهسپار هند و سند گردید در سال پانزده هجری در زمان عمر بن خطاب بود که وی مغیره بن ابی العاص را در پی عثمان ابن ابی العاص، که پیش از این به بحرین فرستاده بود، روانه کرد تا از آن طریق به دبیل رود، چون لشکر اسلام به دبیل رسید، جنگ درگرفت و مغیره به دست سپاهیان رای سند، که در آن زمان چچ بن سیلائج بود، کشته شد و فتح سند ناتمام ماند و تا زمان خلیفه سوم کاری انجام نگرفت» (بلاذری،

۱۳۴۶: ۳۲۵). اولین نفوذ مسلمانان به هند ناکام ماند ولی این امر مسلمانان را ناامید نکرد، آنان بخصوص کسانی که شور و شوق جهاد با کفار را داشتند، منتظر فرصت شدند تا در فرصت بعدی این حملات ادامه پیدا کند تا اینکه در دوره خلیفه سوم، «عبدالله بن عامر بن ربیعہ که سردار لشکر اسلام در مکران بود، طبق دستور خلیفه، حکیم بن جبلة را به هندوستان فرستاد که آن سرزمین را شناسایی کند و او نسبت به این کار اقدام نمود و سپس حکیم بن جبلة به نزد عثمان بازگشته، چنین گزارش داد: آب آنجا تیره است و میوه آن مقاتل و ترش و زمین سنگلاخ است و گل او شوره، اگر لشکر اندک رود، زور ضایع شود و اگر حشم کثیر و بیشتر روند، گرسنه ماند و هلاک شوند و نیز اضافه کرد که افراد آن سرزمین در عهد و وفا خائن و غدارند» (چچنامه، ۱۳۵۸: ۶۷۵)

در این برهه تاریخی مسلمانان به علت عصبیت های قومی و نفوذ امویان بر ارکان حکومتی نتوانستند فتوحات را ادامه دهند و گزارش حکیم بن جبلة نشان از سستی اراده و عزم خودش و سپاهیان آن دوره است، که از طریق مکران کار خاصی انجام نشد. در دوران مولا علی (ع) فتوحات ادامه پیدا کرد. فردی به نام «تاغر بن دعر به مرز هند روانه گردید و در سال ۳۸ هجری پیروزمندانه همه جا پیشروی کرده تا به ناحیه کیکانان رسید و لشکر اسلام تکبیرگویان سپاه کیکانان را شکست داده، عده ای از لشکر هندیان مسلمان شدند و بقیه رو به فرار نهادند. مسلمانان بعد از این فتح و پیروزی تا سال چهلیم در آن جا باقی ماندند» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۳۲۶) «فتوحات در این دوره با اقتدار بیشتری ادامه یافت هر چند سپاه اسلام درگیر جنگ های داخلی بود، ولی اقتدار و نفوذ مسلمانان تا آخرین نقاط شرق رسوخ کرد. در این میان مدیریت جنگی امام علی (ع) و نیروهای معتقد و پایدار که در صدد پیروزی یا شهادت بودند، در این نفوذ قابل توجه است، اما این امر به خاطر شهادت علی (ع) ناکام ماند تا اینکه معاویه «شخصی را که موسوم به عبدالله سوار بود با چهار هزار سواره نظام به ولایت سند گسیل داشت اما همین که لشکریان وی به کوه کیکانان رسیدند، جنگ سختی در گرفت و عبدالله سوار کشته گردید و سپاه شکست خورده به مکران بازگشت». (یعقوبی، ۱۳۴۶: ۱۶۸) سپاه معاویه هم در این امر موفق نشد، علت این امر را باید عدم کارکرد فرهنگی شمرد، چون آنان نتوانستند پیام توحید و برابری

طبقات اجتماعی را به گوش هندیان برسانند. هندیانی که از لحاظ طبقات، حق هیچ گونه ارتقایی نداشتند، در هر حال فتوحات برخی مواقع که انجام می‌گرفت نفوذ اندکی می‌یافت و دوباره عقب می‌نشست تا اینکه نوبت به محمد بن قاسم ثقفی رسید. «محمد بن قاسم به محض غلبه به اقلیم سند، جان و مال اهالی را حفظ کرد و از خونریزی و مصادره و غارت اموال و اخذ غنیمت پرهیز کرد و فقط مالیاتی به نام جزیت از سکنه بومی که به اسلام درنیامدند، مطالبه نمود و هر که به قلب یا زبان مسلمان می‌شد، از پرداخت جزیت معاف بود. افزون بر آن، او برای اداره سند، کسانی را گماشت که پیش از ورودش، کارگزار یا مأمور وصول مالیات یا خدمات شهری بودند، بدین وسیله کارهای اداری و کشوری با همان نظم و ترتیب قدیم جریان یافت. مردم سند چون حسن رفتار فاتحین تازه وارد را دیدند، دسته دسته مسلمان شدند. این سیاست در زمان محمد بن قاسم و بعد از مرگ وی، همچنان ادامه داشت و نتایج ثانوی دیگری نظیر ازدواج مردان عرب با زنان بومی سند به همراه داشت». (جلالی نائینی، ۱۳۷۵: ۱۱) فتوحات محمد بن قاسم در دوره‌ای بود که هندی‌ها زمینه ذهنی برای نفوذ اسلام را پیدا کرده بودند. این امر و نیز مدارای سیاسی و فرهنگی، عاملی شد که هندی‌ها دسته دسته به اسلام گرایش پیدا کردند و به تدریج نفوذ اسلام در بین بقیه ساکنان هند رسوخ پیدا کرد. در واقع مجموع این عوامل، زمینه‌های گسترش اسلام را در هند مهیا نمود. نکته بعدی، ازدواج سپاهیان محمد بن قاسم با دختران هندی است که موجب اشاعه اسلام گردید. این فتوحات عاملی شد که «فرهنگ هند را به بغداد بردند و از بغداد به دمشق و از دمشق به قرطبه در اسپانیا و از اسپانیا تا قلب اروپا انتقال دادند». (جلالی نائینی، ۱۳۷۵: ۱۱) کانال‌های این ارتباط از طریق اسلام صورت گرفت. با ورود اسلام در هند اختلاط عظیم فرهنگی در جهان اسلام به وجود آمد، در هر صورت با این تبادل فرهنگی، تمدن بزرگ اسلامی در جهان شکل گرفت. با فتوحات محمد بن قاسم که در دوره امویان بود، زمینه قدرت نمایی برای عباسیان مهیا شد، هر چند عباسیان نتوانستند به فتوحات تازه‌ای اقدام کنند ولی در شکل ظاهری آن مناطق را با والیان خود نگه داشتند از جمله والیان قدرتمند در آن سرزمین «یعقوب لیث در عهد خلافت معتمد به حکومت سند منصوب شد و بعد از وی برادرش عمرو بن لیث این سمت را بر عهده داشت». (بی‌نا، ۱۳۳۹: ۲۲۸)

## ایرانیان واسطه ورود فرهنگ و ادب اسلامی به هند

«محمد بن قاسم پیش از لشکرکشی به هند به دستور حجّاج مدّت‌ها در فارس اقامت داشت و به تدارک وسایل جنگ مشغول بود، مخصوصاً به او تأکید شده بود که از طریق فارس به هند برود». (آریا، ۱۳۷۳: ۱۷) اقامت و مسیر لشکرکشی محمد بن قاسم نشان از آن دارد که اکثر سپاهیان فتوحات هند ایرانی بودند؛ چون طبیعی است وقتی لشکری در منطقه‌ای اسکان پیدا می‌کند و به تجهیزات لشکر می‌پردازد، مردمان آن سرزمین به آنها بپیوندند، در این میان عامل مبارزه با کفار و شور و شوق شهادت طلبی در تازه مسلمانان حرارت خاصی در داوطلبان ایجاد می‌کرد به هر صورت بدنه اصلی سپاه را ایرانی‌ها تشکیل می‌دادند و چون ایرانیان از قدیم با هندیان روابط نژادی و فرهنگی خاصی داشتند، می‌توان ایرانیان را حلقه اتّصالی بین دو گروه دانست.

«بعد از فتح سند، ملتان دو‌یست سال مرکز حکومت مسلمانان شد و این شهر اوّلین شهر شبه قاره است که طبق اسناد موجود تمدّن و زبان ایرانی در آن موقعیت خاصی داشته است». (آریا، ۱۳۷۳: ۱۷) ابن حوقل در این مورد گزارش می‌دهد «زبان مردم منصوره و مولتان عربی و سندی است و زبان اهل مکران، مکرانی و فارسی است». (ابن حوقل، ۱۹۳۹: ۳۲۵) اصطخری، جغرافی دان و مورّخ ایرانی، هم چنین گزارش می‌دهد: «اهل مکران فارسی و مکران و در مولتان زبان فارسی را می‌دانند و لباس ایشان ایرانی است». (الاصطخری، ۱۹۲۷: ۱۷۷)

گزارش این دو مورّخ نشان از نفوذ فرهنگی ایران به سرزمین هند دارد، وسعت این امر طوری است که لباس‌ها عوض شده، به جای لباس هندی، لباس ایرانی رسم شده است؛ «گسترش دین مبین اسلام در شبه قاره هند، آمیزش دو تمدّن، فراهم شدن زمینه نفوذ و رواج فرهنگ و زبان خراسانی یعنی فارسی دری و جایگاه خاص آن در تاریخ و تمدّن شبه قاره هند و پدید آمدن سلسله‌های حکومت‌های مستقل در ادوار بعدی شد». (خلیلی، ۱۳۹۰: ۱۸) و مطلب فوق، نشان از اهمّیت زبان فارسی و تمدّن ایرانی دارد که عاملی شد که هندی‌ها جذب تمدّن اسلامی شوند و بدین صورت، فرهنگ و آداب و رسوم اسلامی از طریق ایران به هند منتقل می‌شود.

«نکته‌ای که باید بدان توجه داشت، این است که گسترش اسلام در شبه قاره هند با ترویج زبان و ادبیات فارسی بستگی تمام داشته است، هر دو با هم بدانجا راه یافته‌اند، توأمان رو به رشد و گسترش نهادند، زبان و ادب فارسی در پیشرفت اسلام و اسلام در توسعه زبان فارسی مؤثر افتاد و سرانجام هم در اثر عوامل مشترکی، هر دو از حرکت و گسترش باز ایستادند.» (آریا، ۱۳۸۳: ۹) این امر نشان از رسوخ زبان فارسی در بین توده‌های هندی دارد یعنی با این زبان، آنان با اسلام آشنا شدند و حتی مبلغان هم با این زبان آموزه‌های تعالیم الهی را پذیرا شدند و نیروی تفکر خود را از پرستش بت‌ها به سوی الله تبارک و تعالی سوق دادند. «هندوان تازه مسلمان که علاقه‌مند به فراگرفتن علوم مختلف اسلامی بودند، شروع به آموختن زبان فارسی کردند. طولی نکشید که صدها فقیه، صوفی، ادیب، شاعر و لغت‌دان در سرزمین هند تربیت شدند که امروز نوشته‌های آنان با زبان فارسی زینت بخش کتابخانه‌های جهان است. یکی دیگر از انگیزه‌های مردم هند در فراگیری زبان فارسی این بود که بتوانند به این وسیله ارتباط فرهنگی بیشتری بین خود برقرار کنند. زیرا در کشوری که بیش از هشت صد زبان و لهجه وجود دارد، یک زبان مشترک ضروری به نظر می‌رسد، تاریخ نشان می‌دهد که ایرانیان حتی قبل از لشکر کشی سلطان محمود غزنوی به هند به تبلیغ اسلام و رواج زبان فارسی در این سرزمین همت گماشته بودند» (بی‌نا، ۱۳۹۵/۰۶/۱۵، پاسداران زبان و ادب پارسی در هند : [www.google.com](http://www.google.com))

با توجه به اشتراکات زبان سانسکریت با زبان فارسی، یادگیری این زبان نسبت به زبان عربی برای هندوها آسان بود، بدین خاطر مردمان هندی بخصوص طبقات پایین هند که آزادی یادگیری علم را به دست آورده بودند، بهترین گزینه برای این امر را زبان فارسی دانستند، نقطه مهم دیگر اینکه وجود زبان‌ها و لهجه‌های متفاوت که نمی‌توانست نوعی اشتراک زبانی برای آن‌ها بوجود آورد، اندیشمندان هندی به زبان فارسی روی آوردند تا بتوانند با این زبان آموزه‌های دینی و علمی را یاد بگیرند، در این میان هجرت‌های عظیم ایرانیان و رفتار و شأن متناسب آنان و عوامل دیگر سبب شد که زبان فارسی قرن‌ها زبان بین‌المللی سرزمین هند شود و علوم در قالب این زبان ارائه شود. از جمله دانشمندان که به هند سفر کرده، می‌توان «ابومعشر خراسانی و تألیف کتاب‌های مهم در علم نجوم به زبان فارسی را ذکر کرد». (همان: ۲)

## تجارت ایرانی عامل نفوذ اسلام به هند

ایرانیان از دوران قبل از اسلام با هند روابط تجاری داشتند. «تجارت با هند با فتح سند رونق بسیار گرفت. بصره از همین زمان به بازاری برای تجارت با هندوستان تبدیل شد و عوارض گمرکی کالای تجاری که بر کشتی‌ها مقرر می‌شد، چنان فزونی یافت که از منابع مهم درآمد خزانه خلیفه به شمار می‌رفت» (ندوی، ۱۳۸۴: ۳۴) بصره که در آغاز فتوحات به عنوان پادگان نظامی بود، شهر ایرانی به شمار می‌رفت. چون اکثر ساکنان آن از مردم ایران بخصوص دیلم بودند و نیز فرهنگ و آداب و رسوم ایرانی در آنجا حضوری گسترده داشت. به هر صورت بصره حلقه انتقالی دو فرهنگ بود و بدین صورت اختلاط فرهنگی شکل می‌گرفت و این تجارت ایرانی «کالاهایی همچون ادویه، عاج، سنگ‌های قیمتی و چیزهای دیگر که تجارت آن‌ها به مدت صدها سال در اختیار اعراب و ایرانیان بود، موجب نفوذ عمیق و مستمر اسلام در سواحل غربی هندوستان شد. آمیزش مداوم با این بیگانگان موجب پیدایش جامعه‌ای مختلط از نژادهای نیمه هندی و نیمه عرب و نیمه ایرانی در مراکز تجارت در امتداد ساحل گردید. به نظر می‌رسد که روابط بسیار دوستانه‌ای بین بازرگانان مسلمان و فرمانروایان هندی که به منظور توسعه فعالیت‌های تجاری و بهبود وضع کشور از آنها حمایت می‌نمودند، وجود داشته است. هیچ گونه مانعی در راه فعالیت‌های تبلیغاتی وجود نداشت و تازه مسلمانان بومی و محلی از امتیازات و احترامی که بازرگانان خارجی برخوردار بودند، استفاده می‌کردند؛ هر چند قبل از پذیرش اسلام در پایین‌ترین طبقه اجتماع قرار داشتند». (آرنولد، ۱۳۸۵: ۱۹۰)

فعالیت‌های تبلیغی در پوشش تجارت، بهترین راه برای نفوذ اسلام بود و در این میان ایرانیان بر دیگران سبقت گرفتند و توانستند با تبلیغات عملی و کرداری، آموزه‌های اسلام را نشر دهند، تغییر دین برای هندوها، منافع معنوی و مادی به بار می‌آورد. بدین صورت تغییر دین مهم‌ترین عامل برای ارتقای طبقاتی محسوب می‌شد و گروه‌های پایین اجتماع از این امر استقبال می‌کردند. در این ارتباط تجاری که بیشتر از طریق دریا صورت می‌گرفت، امروزه رگه‌هایی از این تداخل فرهنگی مشاهده می‌شود. «واژه‌های فارسی در اصطلاحات دریانوردی هند و عرب و

اسامی کالاهای بازرگانی که در زبان‌های عربی و هندی بسیار است نشان می‌دهد که ایرانیان، واسطه تجارت هند و عرب بوده‌اند». (ندوی، ۱۳۶۶: ۴۲).

### ارتباطات علمی و اختلاط فرهنگی

هر چند ایران و هند و اعراب قبل از اسلام مناسبات فرهنگی و علمی داشتند ولی پس از نفوذ اسلام این امر به شکل قابل توجهی افزایش یافت، «همچنین به علت همسایگی ایران و هند، مبادله بسیاری از دست آوردهای علمی و فرهنگی به سرعت بین ایران و هند آغاز گردید و از طرف دیگر دو کشور دارای مشترکات فرهنگی، تاریخی و نژادی زیادی بودند که انجام آسان‌تر روابط فرهنگی یا سیاسی را برای آنان ممکن می‌ساخت». (یاری، ۱۳۸۸: ۲۰۱) در این ارتباط ایران کانال مهمی برای این امر بود، چون ایرانیان با هندی‌ها اشتراکات فراوانی داشتند و در ضمن از لحاظ زبانی به هم نزدیک بودند. در نتیجه ایرانیان به عنوان حلقه‌های ارتباطی شدند و یک نوع تبادل فرهنگی بین اسلام و ایران و هند شکل گرفت که نتایج آن در قرون بعدی در هند ظاهر شد.

در دوره عباسیان، خاندان ایرانی برمک نقش مهمی در ارتباط فرهنگی اسلام و هند داشتند. «برمک پیش از آنکه اسلام آورد، متولی معبد بودایی نوبهار در بلخ بود». (خضری، ۱۳۸۳: ۵۸) در این میان نوادگان وی از جمله؛ یحیی و پسرش موسی و نوه‌اش عمران نقش مهمی در این ارتباط داشتند «برمکیان نویسندگانی را به هند فرستادند تا پزشکی و داروشناسی فراگیرند و از طرف دیگر نویسندگان و دانشمندان هندی را برای مسافرت و مهاجرت به بغداد تشویق کردند تا آنجا که سرپرستی پزشکان و بیمارستان‌ها را برعهده گرفته، کتب هندی را به عربی ترجمه کنند. این دانشمندان، کتاب‌هایی را در زمینه پزشکی، داروشناسی، سم‌شناسی، فلسفه، ستاره‌شناسی و دیگر موضوعات از سانسکریت به عربی ترجمه کردند». (یاری، ۱۳۸۸: ۲۰۲) این موارد نشان از آن دارد که علوم پایه‌ای که در جهان اسلام شکل گرفت، ریشه هندی دارد و با نهضت ترجمه این متون ترجمه شد و سپس دانشمندان مواردی را بر آن افزودند و به شکل تازه‌ای در آوردند یعنی علوم هندی را در قالب اسلامی ریختند و به آن شکل خاصی دادند. این امر باعث شد که

علوم مسلمانان ارتقای بیشتری پیدا کند، چون اگر آن علوم را از ابتدا شروع می‌کردند، سال‌ها وقت لازم داشتند تا به آن مرحله برسند ولی در این میان علوم پایه هندی که توسط چندین مترجم زبردست به جهان اسلام منتقل شد، عامل اساسی در رشد فرهنگی و علمی دانشمندان اسلامی شد. از نمونه‌های دیگر این ارتباطات که در ظاهر به شکل مسالمت‌آمیز ولی در باطن نوعی جدال است، می‌توان ماجرای ذیل را بیان کرد «در دوره هارون الرشید یکی از راجه‌های هند پیامی برای او فرستاد و از وی خواست یکی از علمای مسلمان را اعزام کند تا او را با اسلام آشنا ساخته و با دانشمندان هندی نزد وی مباحثه کند. نزد یکی از راجه‌های سند نیز یک عالم بودایی بود که از حاکم سند خواست که به هارون الرشید بگوید که شما شاهد و سند محکمی در مورد حَقَّانیت دینتان ندارید و تنها به شمشیر متکی هستید. اگر به صداقت و راستی دینتان ایمان دارید، عالمی را جهت مباحثه با علمای ما بفرستید، خلیفه یکی از علمای نقلی را اعزام کرد. وقتی عالم بودایی از او سؤالاتی نمود، او اعلام کرد که این پرسش‌ها به علمای عقلی مربوط است. از جمله سؤالات این بود که آیا خدا می‌تواند وجودی چون خودش را خلق کند؟ راجه این عالم را نزد هارون الرشید برگرداند و به هارون الرشید گفت از اجدادم شنیده بودم و اکنون با چشم خود دیدم که شما سند و مدرک متقنی در مورد صداقت و اعتبار دینتان ندارید. هارون نیز با علمای آن عصر مجلسی برپا کرد و این مسائل را با آنها در میان نهاد که نتیجه آن اعزام یکی از علمای عقلی آن عصر به دربار راجه بود». (زبدی، ۱۳۹۴: ۳۴-۳۱) جریان فوق نشان از ارتباط فرهنگی عظیمی دارد که دو پادشاه در کنار تمام مشکلات مملکتی و فتوحات به چنین مسائلی بپردازند. اگر این واقعه صحیح باشد، برای هر انسان عاقلی مواردی را بازگو می‌کند از جمله ارتباط دوستانه با لحن جدل که هر دو خواستار آن بودند. نکته بعدی زبان گفتاری است حتماً در این میان یا مترجمانی بودند یا دو طرف به زبان همدیگر آشنا بودند. در هر صورت این تبادل عاملی برای ارتقای علمی بود که هم والیان چنین رفتار می‌کردند و در کنار آن طبقات اجتماعی هم ممکن بود چنین مناظراتی داشته باشند.

در مورد پزشکی هم ارتباطات گسترده‌ای وجود داشت وقتی هارون الرشید مریض شد، پزشکان مسلمان از معالجه او عاجز ماندند «منکا از پزشکان هندی را برای معالجه وی دعوت

کردند و او توانست به معالجهٔ هارون الرشید پردازد پس از آن وی در دارالترجمهٔ بغداد استخدام گردید. همچنین هنگامی که جبرئیل بن بختیشوع از معالجهٔ پسر عموی هارون الرشید ناامید شد صالح بن بعله هندی به درخواست جعفر برمکی به دربار آمد و او را با موفقیت معالجه کرد در بیمارستان برامکهٔ بغداد، تعدادی از پزشکان هندی استخدام بودند و ابن دهن یکی از آن جمله بود که او نیز مانند منکا به ترجمهٔ کتب از سنسکریت به عربی اشتغال داشت». (حسن، ۱۳۹۵: ۳۶-۳۷) پزشکی هم نوع دیگری از ارتباط تمدنی و فرهنگی را ایجاد می‌کرد؛ این پزشکان هر چند برای مداوای بزرگان سیاسی آمده بودند و سپس به عنوان مترجم استفاده شدند، در کنار این کارها به مداوای طبقات دیگر اجتماع هم می‌پرداختند و این نوعی از ارتباط گسترده‌ای بود که یک پزشک هندی می‌توانست در بغداد آن روز با انواع نژادها و فرهنگ‌های متفاوت داشته باشد.

#### هزار و یکشب و ارتباط هند، ایران و اسلام

در کنار این موارد باید به داستان‌های هزار و یکشب هم اشاره کرد که اختلاط فرهنگی ملل شرق را نشان می‌دهد که ریشه و مایهٔ هندی دارد و در جهان اسلام شهرت خاصی دارد. «بی‌تردید کتاب هزار و یکشب را باید یکی از شاهکارهای جذّاب ادبی دانست که مطالعهٔ آن در عین سرگرم کردن خواننده، وی را دچار تعالی روحی و معنوی شگرفی می‌کند». (طسوجی تبریزی، ۱۳۷۷: ۵)

«داستان‌های هزار و یکشب که ۶۰ داستان هندی دارد و نوعی صفای باطن و درستکاری طبقات گوناگون را نشان می‌دهد که در آن هر خواننده‌ای به نوعی الگوپذیری می‌کند که مانند افراد آن داستان باشند، «با آنکه عدد حکایات و قصص آن به هزار نمی‌رسد ولی از آنجا که عدد هزار کنایه از کثرت است، کتاب را ایرانی‌ها به هزار افسانه و عرب‌ها به تقلید، الف لیله نامیده‌اند. خصوصاً اینکه می‌بایستی هزار شب بر شهرزاد بگذرد تا از شوی خود، سه طفل حاصل کند و علاقهٔ ابوت به اطفال، مانع از قتل مادر آنها گردد». (همان: ۳۱)

آغاز داستان هزار و یکشب چنین است «ملکی از آل ساسان، سلطان جزایر هند و چین بود و دو پسر دلیر و دانشمند داشت: یکی را شهر باز و دیگری را شاه زمان گفتندی ... زمانی رسید

که آن دو برادر به سبب خوی‌های زشت و ناپسندی که از همسرانشان بدیدند، آن‌ها را کشتند و از آن پس، شاه زمان، تجرد گزیده، از علایق و خلائق دور همی زیست اما شهرباز، خاتون و کنیزکان و غلامان را عرضه شمشیر و طعمه سگان کرد. پس از آن هر شب دختری را به زنی آورده، بامدادش همی کشت و تا سه سال حال بدین گذشت مردم به ستوه آمده، دختران خود را برداشته، هر یک به سوئی رفتند و در شهر دختری نماند، روزی ملک شهرباز با وزیر خود گفت: دختر شایسته برای من پدید آورد. وزیر آنچه جستجو کرد، دختری نیافت. از هلاک اندیشناک گشت و به سرای خویش رفته، ملول و غمگین نشست و او را در خانه دو دختر بود: یکی شهرزاد و دیگری دنیا زاد نام داشت. شهرزاد دختر مهین دانا و پیش بین و از احوال شعرا و ادبا و ظرفا و ملوک پیشین آگاه بود. چون ملالت و حزن پدر بدید، از سبب آن باز پرسید و گفت:

بر دل غم روزگار تا کی داری      بگذار جهان و هر چه در وی داری  
با یار شرابی طلب و پای گلی      در دست کنون که جرعه می داری

دختر در جواب گفت:

ای مبارک رای دستور ای مبارک پی وزیر      ملک خسرو را عمید و دولت او را مجیر

مرا بر ملک کابین کن. یا من نیز کشته شوم و یا زنده مانم و بلا از دختران مردم بگردانم. وزیر گفت: خود را به چنین مهلکه انداختن، دور از صواب و خلاف رأی اولوالالباب و مرا بیم از آن است که بر تو رسد آنچه به زن دهقان رسید». (همان: ۳) داستان هزار و یکشب نمادی از پادشاهی ایرانی است که بر اثر خدعه و نیرنگ از زنان نفرت پیدا کرده و برای عقده گشایی به آسانی دختران را طعمه خشم و غضب خود می‌کند و از سوی دیگر تدبیر وزیر و دختر هندی را نشان می‌دهد که به علت غم پدر و نجاتش به این کار مبادرت می‌کند به هر حال این دختر هندی طی سه سال توانست شهرباز را مداوا کند؛ مداوایی که از نوع طب روحانی است.

با ترجمه این کتاب به زبان عربی داستان‌های عربی دیگری نیز بر آن افزودند طوری که داستان‌های آن در طول قرن‌ها سینه به سینه انتقال می‌یافت و نسل‌ها با آن آشنایی پیدا می‌کرد و هر ناقلی به تناسب حال و هوای خودش مطالبی بر آن می‌افزود. هر چند این داستان‌ها از آن ملل است ولی نماد هندی و ایرانی و اسلامی آن برجستگی خاصی دارد و ایرانیان حلقه اتصالی این امر هستند.

## نقش صوفیان ایران در ارتباط فرهنگی اسلام و هند

منصور حلاج از صوفیان پرشوری است که بعد از گذشت قرن‌ها همچنان بی قراران را بی قرارتر می‌کند و نوعی محرک سالکان الی الله است «وی حدود سال (۲۲۴ هـ.ق) در تور نزدیک بیضا فارس از مادر زاده شد. یکی از آتش پرستان یا از دودمانی آتش پرست بوده، وی با دوستان صوفی خود مانند: سهل بن عبدالله تستری و ابو عبدالله عمرو بن عثمان مکی، و جنید بغدادی در خلوت زیسته است». (حلبی، ۱۳۷۶: ۳۰۲) حلاج سفرهای متعددی در نقاط جهان اسلام داشت در میان سفرهای متعددی، مسافرت به هندوستان را برای او تاثیرگذار دانسته‌اند؛ یعنی آن عشق و علاقه‌ای که حلاج در سخنانش مطرح می‌کرد فراتر از سطح عمومی طبقات اجتماعی بود و آن توده‌ها برای این گفته‌ها نمی‌توانستند علتی پیدا کنند آن سخنان را به سفر هند پیوند می‌دادند در حالی که چنین نبود چون سفرهای حلاج سیر آفاق بود و با این امر او به قرب الهی می‌رسید و در حالات عرفانی خود اسرار عرفانی را فاش می‌کرد. «پایتخت کشمیر یگانه نقطه تأیید شده از خط سیر حلاج، در حدود ۲۸۳ در شمال باختری هندوستان است. آنچه که می‌دانیم وی از راه دیبول (نزدیکی کراچی امروزی) و از طریق بَلَد الشَّرک در خاور گجرات، بین بهروج و قانیبه گذر کرده است. وی از راه دیبول، مستقیماً از دره رود سند، از طریق منصوره مولتان که از شهرهای مسلمانان است، ادامه مسیر داده بود. تغییر مسیر از راه گجرات صورت گرفت آنجا که بهمی<sup>۱</sup> در ضمن تماس با مشرکان که از سابق به پذیرایی از بازرگان مسلمان در خانه خویش خو گرفته بودند، حلاج را با خود برد. آنجا آنان اجازه داشتند مهاجر نشین‌هایی کوچک و خود مختار بویژه در سیمور تشکیل بدهند، چه بسا همین امر حلاج را برای تبلیغ بدانجا کشاند، ولی این قضیه که امروزه در دو دهکده گجرات، ذهولله و مندل اقامتگاه فرقه حقییر دود الاس (شیرفروشان) به یادبود حلاج محله منصوره نام دارد، ثابت نمی‌کند که مسلمان شدن مردم آنجا از عهد وی آغاز شده است. زیرا دو محل دیگر خاطرات حلاج در هندوستان ساتیا پیر در بنگاله

<sup>۱</sup> - نام شخص

خاوری و گورخالی یادگاری وی در محمد بندر (نزدیک مدرّس) مدّت‌ها به یاد حلاج به وجود آمده است». (ماسینیون، ۱۳۷۴: ۳۵۷)

حلاج در مسیر حرکت فرهنگی و تبلیغی خود توانست سرزمین‌ها و استان‌های سرزمین هندوستان را طیّ طریق کند. وی در این سیر آفاقی و انفسی نسبت به افراد هم طراز خود در سطح بالاتری قرار داشت؛ و با آن نفوذ کلمه‌ای که از طریق سیر و سلوک و یادگیری زبان هندی پیدا کرده بود، اسلام را در بین طبقات و توده‌های متعدد هندو و بودائی و جینی رسوخ می‌داد. البته در این میان باید گفت قبل از او ندای اسلام در آن مناطق وجود داشت، فقط مبلغانی مانند حلاج کم بودند که آن ندای فطری یکتاپرستی مشرکان هند را بیدار کند.

نفوذ حلاج در هند به حدّی بود که اسم منصور تا به امروز در محله منصوریه همچنان باقی مانده است و این نشان از نفوذ و ارتباط فرهنگی دارد که گذر قرن‌ها همچنان غبار بر چهره آن نینداخته است. مسافرت حلاج به هند تأثیراتی مهمّ داشت بخصوص «در عقاید عرفانی حلاج، اما این تأثیر ظاهراً از مقوله تفکر و اعتبار بود نه از مقوله تعلیم و اقتباس که بعضی محققان پنداشته‌اند». (زرین کوب، ۱۳۵۷: ۱۳۷) در این میان جمعی کوشیده‌اند «انا الحق حلاج را با تعالیم و دانتا گریان مربوط دانند» (یثربی، ۱۳۷۶: ۸۵) این موارد می‌بایست ناشی از تشابهات دریافت‌های عرفانی باشد نه اقتباس مستقیم. چون حالاتی که برخی عرفا دارند به خاطر مشترک بودن فطرت انسان است. عده‌ای دیگر هم «قربت جغرافیایی مناطق شرقی ایران و ماوراءالنهر با هند را عامل تأثیر مرتاضان هند بر افکار صوفیان اولیه دانسته‌اند». (شیمل، ۱۳۷۷: ۸۶)

قربت در این مورد می‌تواند تأثیرگذار باشد، چون با مطالعه افکار و عقاید عرفانی خراسان متوجه می‌شویم که صوفیان آن مناطق سکری ولی منطقه عراق صحوی بودند و تفاوت این دو در سخنان عرفانی این دو گروه است، سکری‌ها گاهی سخنان در ظاهر مخالف با شریعت می‌گفتند مانند انا الحق حلاج ولی صحوی‌ها چنین سخنانی به زبان نمی‌آوردند. در مورد ارتباط فرهنگی «اضافه بر نقل کتب هندی و بودائی در قرن دوم هجری و مناسبات تجاری و اقتصادی مسلمین با هندی‌ها از اوائل حکومت عبّاسی جماعتی از تارکین دنیا و دوره گردان هندی و مانوی در عراق و سایر ممالک اسلامی منتشر بودند». (غنی، ۱۲۷۵: ۱۵۶)

مجموعه این عوامل ارتباطی باعث شد در افکار و عقاید عرفانی و حتی تمدنی سه ملت اختلاط خاصی پدیدار شود و نمونه عرفانی دیگر وحدت وجود است که هم در مکتب هند و هم اسلام وجود دارد. از دیگر زاهدان که با هند به نوعی ارتباط دارد، می‌توان ابراهیم ادهم را هم نام برد. هر چند وی مانند حلاج سفرهای گسترده‌ای به هند نداشت ولی از نوع زندگی زاهدانه او می‌توان نوعی تأثرات ریاضتی از فرقه‌های جینی دانست چون آن شدت ریاضتی که او در جهان اسلام آغاز کرد، سابقه نداشت، هر چند ریاضت ابراهیم ادهم برگرفته از جینی بود، ولی داستان زندگی او شبیه بوداست « میان داستان‌هایی که بوداییان درباره زندگی بودا دارند و داستان‌هایی که درباره مشایخ تصوف ایران هست نیز شباهت‌های شگرف است. از آن جمله درباره بودا نوشته‌اند که وی پسر پادشاه بود و روزی که به گردش و تفریح از خانه بیرون رفت و در راه نخست پیرمردی مو سپید با چهره‌ای چین خورده و دندان فروریخته و پشت خمیده دید و چون از خدمتگزار خویش پرسید و وی گفت همه مردم سرانجام چنین می‌شوند، بسیار دلگیر شد. بار دوم با بیماری روبرو شد که در حال زاری بود و چون پرسید گفت این سرنوشت همه است. بار سوم مرده‌ای را دید که می‌برند و چون پرسید گفتند سرانجام همه این است. بار چهارم درویش دریوزه‌گری را دید کاسه‌گدایی در دست و با سیمای آرام و خاطری مطمئن راه خود را می‌رفت و راه‌هایی از این دردها و مصائب را به او نشان داد. وی از پادشاهی دست کشید و از جهان روی برگرداند و به راهنمایی مردم پرداخت». (نفیسی، ۱۳۶۸: ۳۸)

نظیر این داستان را هم در مورد ابراهیم ادهم آورده‌اند «از ابنای ملوک است در جوانی توبه کرد و سبب توبه او آن بود که وقتی به صید بیرون رفته بود، هاتقی آواز داد که ای ابراهیم نه برای این کار آفریده‌اند تو را. وی را آگاهی پدید آمده، دست در طریقت نیکو زد» (جامی، ۱۳۷۵: ۳۲۰)

مشابهت این دو داستان در شاهزادگی بودا و شاه بودن ابراهیم ادهم است که هر دو این دنیای ظاهری را کنار می‌نهند و به زندگی زاهدانه روی می‌آورند تا از این تعلقات مادی دنیوی رهایی پیدا کنند تا بدین صورت به آن حالت اشراقی رسیده، از این طریق به آرامش و سکون درونی دست یابند. نکته مهم در این ماجرا، نگرش طبقات پایین هندی و ایرانی به بی‌اهمیتی

تخت پادشاهی و انتقال آن به توده‌های جهان اسلام است که دیگر غصه رسیدن به مقامات عالی سیاسی را نداشته باشند، چون هر قدر هم ارتقا پیدا کنند، به پای بودا و ابراهیم ادهم نخواهند رسید. بدین صورت نوعی مبارزه منفی با قدرت سیاسی هم در هند و هم در جهان اسلام آغاز شد که قدرت سیاسی، ارزش این چند روزه دنیا را ندارد.

این داستان بعدها در کل جهان پخش شد و در «سده‌های بعد همین داستان‌ها مایه ظهور چند قصه در باب ترک دنیا توسط سلطان ابراهیم گردید که در زبان‌های ترکی، هندی و مالایایی نمونه‌هایی از آن به چشم می‌خورد. لقب سلطان در متون اسلامی نیز به چشم می‌خورد و او جزء هفت تنی هست که آنان را اصطلاحاً سلاطین العرفا یا سلاطین سبعة نامیده‌اند.» (نفیسی، ۱۳۵۰: ۶-۷)

آری ابراهیم هم سلطان دنیای ظاهری و معنوی بود که توانست دل‌ها را بعد از ده‌ها قرن به خود جلب کند و نوعی تمجید و تحسین را به دنبال داشته باشد.

### ایرانیان در هند

هندوستان و ایران که دو مرکز عظیم تمدن بودند با هم مراودات عظیم علمی و فرهنگی در طول تاریخ داشتند و دلیل این امر مشترکات متعددی است که این اقوام داشتند و همیشه در خوشی‌ها و ناکامی‌ها در کنار هم بودند؛ جواهر لعل نهرو در این مورد چنین می‌گوید: «مذهب ودایی با مذهب زردشتی ایران دارای وجوه مشترک می‌باشد، زبان سانسکریت و زبان پهلوی شباهت زیادی دارند، تمدن و فرهنگ ایران آن قدر عمیق و ریشه دار بوده که حتی دول غالب را در خود هضم کرده است. زبان فارسی قرن‌ها در سرزمین‌های پهناوری در آسیا، زبان مردم تحصیل کرده و با فرهنگ بود.» (نهرو، ۱۳۹۲، ۲۰۷)

در این میان زبان فارسی به صورت زبان تمدنی در هند شکل گرفته و «آنقدر آثار نظم و نثر در آن سرزمین به ظهور رسید و آنچنان در روح اقوام هندی نفوذ کرده است که آن را نمی‌توان از ادب ملی آن کشور بیگانه دانست.» (حکمت، ۱۳۳۷: ۲)

در شکل گیری چنین مواردی باید هم به مهاجران سیاح ایرانی اشاره کرد که به شکل جنگجو، صوفی، تاجر به آن سرزمین سرازیر شدند و هم به عده‌ای از ایرانیان که بعد از نفوذ اسلام به ایران به سوی هند سرازیر شدند. آنان «ابتدا در گجرات (سنجان) و پس از آن در شهرهای دیگری همچون: نوسری، بمبئی و سورات ساکن شدند» (بی‌نا، ۱۳۹۵/۶/۳۱، دلایل مسلمان شدن مردم ایران: [www.google.com](http://www.google.com)). نفوذ پارسیان از شهر گجرات به دیگر شهرها دلیل بر پذیرش و توسعه آنان می‌باشد که به راحتی توانستند در یک کشور بیگانه، جای پای خود پیدا کنند و خود را حفظ نمایند. وقتی پارسیان به ساحل شهر گجرات رسیدند، «حاکم وقت با ارسال کاسه پر از شیر به آن‌ها فهماند که سرزمینش از جمعیت پراست. آن‌ها کاسه را با افزودن یک قاشق شکر بدان برگرداندند، بدین مفهوم که زندگی را برای هندیان شیرین خواهند کرد، حاکم به آنها اجازه ورود داد». (خداوردی‌پور، ۱۳۹۴/۶/۳۱، تاریخ زردشتیان هند: [www.google.com](http://www.google.com)) این ارتباط سمبلیک نشان از هوش و درایت دو طرف می‌باشد. در این تبادل فکری، حاکم هندی می‌خواهد به طرف مقابل گوشزد نماید که در کشورش جایگاهی برای آنان نیست به هر حال به علت اشتراکات نژادی و فرهنگی در دیدار اولیه هر دو گروه همدیگر را درک کردند و توانستند به خوشی و آسایش در کنار هم زندگی کنند. از قدیمی‌ترین منابع، رساله مختصری به نام قصه سنجان، این مهاجرت را به صورت شعر فارسی بیان کرده است و در مورد روانه شدن به هند چنین می‌گوید:

زن و فرزند در کشتی نشاندند      به سوی هند کشتی تیز راندند

(شهمردان، ۱۳۶۳: ۸۲)

و در هنگام سوار شدن به کشتی چنین گفتند؛

تو ای آب و باد و تو ای کوه و خاک      ز ما گوی بدورد برهام پاک  
بگو نام نیک تو پاینده باد      دل ما ز مهر تو تابنده باد  
مرنج ار ز تو روی برتافتیم      سوی کشور هند بشتافتیم

(همان: ۸۲)

وقتی عده‌ای دیگر از مهاجران ایرانی با خانواده به پیش راجای گجرات رسیدند، «وی نخست از مشاهده لباس‌ها و آلات جنگ ایرانیان به هراس افتاد ولی نماینده زردشتیان مهاجر به او اطمینان داد که از آن‌ها گزندى به ملک او نرسد و در موقع لازم نیز در کنارش خواهند بود:

همه هندوستان را یار باشیم      سر خصمانت را بر جا پشیم  
یقین دانی که ما یزدان پرستیم      برای دین زَدَ و نَدان برستیم  
(حقیقت، ۱۳۸۴ : ۱۶۶)

این مهاجران ایرانی زمینه را برای نفوذ زبان فارسی در سرزمین‌های وارد شده مهیا کردند و به تدریج بُعد فرهنگی ایران در هند نفوذ کرد و سپس با همان زبان فارسی، اندیشه‌های اسلامی برای هندی‌ها بازگو شد و زمینه‌ای برای توسعه تمدن اسلامی شده و اختلاط تمدن ایرانی، اسلامی و هندی را به وجود آمد و نتایج این امر را در دوره‌های بعدی و تأسیس سلسله‌های مسلمان و ایرانی را در هند شاهد هستیم.

## نتیجه گیری

در بررسی ورود اسلام به هند باید به این امر توجه کرد که اکثر سپاهیان محمد بن قاسم در دوره اموی که اهل فارس بودند، نقش مهمی در ورود اسلام به هند داشتند و با اسکان این جمعیت، اختلاط نژادی و فرهنگی صورت گرفت و به تدریج بذر زبان فارسی در هند کاشته شد، سپس تاجران و صوفیان ایرانی به هند آمدند و با زندگی مسالمت آمیز که آکنده از صدق و راستی بود، طبقات پایین هندی را به سوی اسلام فراخواندند و در این میان زبان فارسی، حلقه ارتباطی اسلام و هند شد و چون در هند هشتصد زبان و لهجه وجود داشت فارسی، زبان بین المللی هند در میان اقوام مختلف شد و با این زبان در طی سه قرن اول، صدها عالم و دانشمند و لغت نویس به عرصه آمدند. در واقع با زبان فارسی بود که اختلاط تمدنی عظیم بین سه تمدن اسلامی و هندی و ایرانی شکل گرفت که به تنهایی هیچ یک از آن تمدن ها آن خصوصیات را ندارند و می توان گفت نوعی لطافت در این سه اختلاط مشاهده می شود. این نفوذ زمینه را برای سلسله های ایرانی و اسلامی در دوره های بعدی مهیا کرد. در کنار این موارد باید به ایرانیان مهاجر هم اشاره کرد که در قرن اول و دوم با خانواده هایشان به سوی هند رفتند و فرهنگ ایرانی را به آن اقوام منتقل نمودند. سخن مهم اینکه بدون ایران، انتقال فرهنگی اسلام به هند کند می شد طوری که نمی توانست نتایج مهمی به بار بیاورد.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱ ابن حوقل، محمد، (۱۹۳۹)، *صوره الارض*، نشر بیروت، طبع ثانی.
- ۲ الاصلطخری، ابواسحاق، (۱۹۲۷)، *مسالك الممالک*، انتشارات کتابخانه صدر.
- ۳ آنرولد، سرتوماس، (۱۳۸۵)، *تاریخ گسترش اسلام*، ترجمه دکتر ابوالفضل عزتی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۴ آریا، دکتر غلامعلی، (۱۳۸۳)، *طریقه چشیده در هند و پاکستان*، انتشارات زوار.
- ۵ بلاذری، احمد بن جابر، (۱۳۴۶)، *فتوح البلدان*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، چاپ بنیاد فرهنگ
- ۶ جی‌باک، مقاله اینترنتی، *دلایل مسلمان شدن مردم ایران*، گوگل
- ۷ جی‌نا، *پاسداران زبان و ادب پارسی در هند*، گوگل.
- ۸ ثعالبی، ابومنصور، (۱۳۶۸)، *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، ترجمه محمد فضائلی، نشر نقره.
- ۹ جامی، عبدالرحمن، (۱۳۷۵)، *نفحات الانس من حضرات القدس*، تصحیح دکتر محمود عابدی، انتشارات اطلاعات.
- ۱۰- جلالی نائینی، دکتر سید محمد رضا، (۱۳۷۵)، *هند در یک نگاه*، چاپ پنگوئن.
- ۱۱- چچنامه، علی بن حامد، (۱۳۵۸)، *فتح نامه معروف به چچنامه*، تصحیح عمر ابن محمد داود بوته، حیدرآباد دکن
- ۱۲- حسن، هادی، (۱۹۵۴)، *مجموعه مقالات*، حیدرآباد رکن.
- ۱۳- حقیقت، عبدالرفیع، (۱۳۸۴)، *مهاجرت‌های تاریخی ایرانیان*، کومش.
- ۱۴- حکمت، علی اصغر، (۱۳۳۷)، *نقش پارسی راجحار هند*، بت اهتمام کتابخانه ابن سینا.
- ۱۵- \_\_\_\_\_، (۱۳۳۷)، *سرزین هند*، چاپ تهران.
- ۱۶- حلبی، علی اصغر، (۱۳۷۶)، *مبانی عرفان و احوال عارفان*، انتشارات اساطیر.
- ۱۷- خداوردی پور، امیر، (بی‌تا)، *مقاله اینترنتی تاریخ زردشتیان هند*، گوگل

- ۱۸- خضری، دکتر سیداحمد رضا، (۱۳۸۳)، *تاریخ خلافت عباسی*، انتشارات سمت.
- ۱۹- خلیلی، دکتر خلیل الله، (۱۳۹۰)، *سلطنت غزنویان*، به کوشش محمد سرور مولایی، انتشارات امیری
- ۲۰- زیدی، مرتضی، (۱۹۳۴)، *المنبه و الممل فی شرح کتاب الملل و النحل*، حیدرآباد دکن.
- ۲۱- شهردان، رشید، (۱۳۶۳)، *تاریخ زرتشتیان فرزندگان زردشتی*، چاپ خواجه.
- ۲۲- شیمل، آن ماری، (۱۳۷۷)، *ابعاد عرفانی اسلام*، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۲۳- طسوجی تبریزی، عبداللطیف، (۱۳۷۷)، *هزار و یکشب*، ویراستار میرزا مهرآبادی، ناشر دنیای کتاب.
- ۲۴- غنی، دکتر قاسم، (۱۳۷۵)، *تاریخ تصوّف*، انتشارات اساطیر.
- ۲۵- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۰)، *شاهنامه فردوسی*، مصحح مصطفی سیفی کار جیحونی، انتشارات شاهنامه پژوهی، چاپ سوم.
- ۲۶- ماسینیون، لوئی، (۱۳۷۴)، *سخن انا الحق و عرفان حلاج*، ترجمه دکتر سیدضیاءالدین دهشیری، چاپ دیبا
- ۲۷- مؤلف نامعلوم، (۱۳۳۹)، *تاریخ سیستان*، تصحیح ملک الشعرا بهار، انتشارات پدیده خاور.
- ۲۸- ندوی، سلیمان، (۱۳۸۴)، *رابطه بازرگانی مسلمانان با هند*، ترجمه علی بحرانی پور، انتشارات تاریخ پژوهان.
- ۲۹- ندوی، سیدسلیمان، (۱۳۶۶)، *روابط بازرگانی هند و عرب*، نشریه تحقیقات اسلامی، سال دوم، شماره ۲.
- ۳۰- نعیمی، سعید، (۱۳۵۰)، *سخنان منظوم ابوسعید*، کتابخانه سنایی.
- ۳۱- نهرو، جواهر لعل، (۱۳۹۲)، *نگاهی به تاریخ جهان*، انتشارات امیرکبیر.
- ۳۲- یاری، سیاوش، (۱۳۸۸)، *تاریخ اسلام و هند*، انتشارات ادیان.
- ۳۳- یعقوبی، احمد، (۱۳۴۶)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه عبدالحمید آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.